

دنباله کلام معلم ثانی

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فإن قيل: إنّ افلاطون اثبت ألجواهر العقليه في الأعيان هي بحيث ماهيات كليات للأفراد الخارجيه. قلت: لعلّ مراده بالاعيان العقول فإنها اعيان العالم الحسى.

این کلام که در دنباله کلام معلم ثانی ذکر شده است. به دنبال بیان تقریر مثل افلاطونی از اعیان خارجی، که مفاهیم ذهنی و کلیات طبیعی و عقلی است، در بحث دیروز خدمت رفقا عرض شد که اگر ما بخواهیم معتقد به عدم استثناء در قواعد کلیه عقلیه باشیم، نمی‌توانیم مسئله استناد افعال خارجی و اتکاء آنها را به علت خود که حضور مثالی است و بالتبع سایر مراتب طولیه را از استناد حقایق ذهنیه جدا کنیم و آنها را مستند به خود فاعل و وجود نفسی بدانیم و از دایره حکم عقل و دلیل نقل و شهود اهل کشف نسبت به این استناد سر باز بزنیم، چنان چه این مسئله مسلم است و مشخص است هم در مسائلی که اهل باطن ...

مقصود از اهل باطن، نه اهل حق و اشخاصی که در مسیر حق به انکشاف و بصیرت باطنی می‌رسند، منظور افرادی هستند که می‌توانند با عبور از ظاهر به بعضی و برخی از مطالب باطنی اطلاع پیدا کنند گرچه اصلاً مسلمان هم نباشند و زیاد هم هستند و این مسئله همان طوری که تمام بزرگان نسبت به او اشاره کردند این مسئله از آثار وجودی انسان بما هو انسان است نه انسان بما هو مسلمان، نه انسان بما هو شیعی، و نه انسان بما هو مؤمن و ملتزم، همان طوری که انسان بما هو انسان از قوای ظاهری برخوردار است و چشم دارد، گوش دارد، قدرت دارد، چه کافر باشد، چه مسلمان باشد، و حتی ممکن است کافر زورش بیشتر باشد، قدرت او بیشتر باشد، پهلوان تر باشد از فرد مسلمان، و اقتدارش بیشتر باشد، ممکن است کافر باشد و نور چشم او بیشتر باشد از یک فرد مسلمان، ممکن است کافر باشد حس شنوایی و سمع او قویتر باشد، هیچ منعی ندارد از این که افراد مختلف بر حسب شاکله وجودی خودشان دارای مراتب مختلف باشند و برخی از آنها اشدّ باشند، ممکن است یک نفر کافر باشد و حافظه او بسیار بسیار قویتر باشد از یک فرد مسلمان، خب این مسلمانها که از اول مسلمان نبودند، بعد مسلمان می‌شوند، البته غیر از آنهایی که اسلام فطری دارند، اینها همه مشرک بودند، کافر بودند، بعد حق را می‌پذیرند و اسلام می‌آورند، آن حقیقت انسانی به جای خودش محفوظ است.

این هم یک نکته است و نکته خیلی عجیبی است که ما هیچ وقت در نگرش به افراد به دین آنها نباید نگاه کنیم فرمود: «هر که از این سرای درآید نان و آبش دهید و از کیش و مذهب او نپرسید»^۱ آن حقیقت واقعیه او که انسانیت او است، آن حقیقت را باید ابتداءً مد نظر داشت، انبیا و رسل همیشه به آن حقیقت نگاه می‌کردند و سپس به دنبال دعوت برای هدایت می‌رفتند، نگاه نمی‌کردند به ظاهر کافر، در غیر اینصورت خب می‌باید از اول در خانه می‌نشستند و از خانه در نمی‌آمدند.

کفر چو منی گزاف و آسان نبود *** محکمر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر *** پس در همه شهر یک مسلمان نبود^۲

در عالم یک مسلمان نبود، در جایی که بیایند امثال بوعلی و خواجه را تکفیر کنند، آدم باید

خاک بر سر بکند که کار به کجا می‌رسد که اینها باید تکفیر بشوند!!

خیلی مسئله جالب است، یک وقتی من شنیدم یک نفر که فرد مهمی هم بود و اتفاقاً آدم خوبی بود، از همین علماء سابق بود، آدم خوبی بود، خوش نفس بود، بسیار مرد محترم و قابل تقدیری بود، گفته بود که بوعلی شراب می‌خورده!! شراب می‌خورده!! برای من خیلی قضیه مستبعدی بود، آخر بوعلی نمی‌آید این کار را کند، به او نمی‌آید، این شخص با این خصوصیات با این اعتقادات نمی‌آید این کار را بکند، یک روز با مرحوم آقا در تهران، در زمان سابق، قبل از انقلاب، پنج یا شش ماه به انقلاب مانده بود، یک مجلس روضه رفته بودیم در خیابان شاهپور، یک شخصی از منبری‌های تهران روی منبرش گفته بود که بله بوعلی شراب هم می‌خورده، وقتی که بیرون آمدیم اتفاقاً در کوچه برخورد کردیم با همان شخص منبری، مرحوم آقا به ایشان گفتند که آقا این حرف را شما از کجا می‌زنید؟ ایشان گفت مرحوم آقای بروجردی گفته‌اند، مرحوم آقا فرمودند که نخیر این صحت ندارد، من برای خودم خیلی معجب بود، البته از کسی دیگر هم شنیده بودم، خدا رحمت کند مرحوم آقای شیخ حسن نوری همدانی که ایشان هم می‌گفت که آقای بروجردی می‌گفتند که بوعلی شراب می‌خورده.

خب حالا آقای بروجردی بفرماید، ایشان بگویند، هر چه می‌گویند که صحیح نیست، باید تحقیق کرد، ما که معصوم نیستیم، عصمت برای چهارده نفر است، ولی اصل قضیه خیلی برای من مستبعد بود، آخر بوعلی که اشارات می‌نویسد، می‌آید شراب بخورد؟! به چه قسم ما می‌توانیم اینها را

^۱ گویند شیخ ابوالحسن خرقانی بر سر در خانقاه خویش نوشته بود: آن کس که بدین سرای درآید نان و آبش دهید و از ایمانش نپرسید، چون آن کس که به درگاه خدای باریتعالی به جان آرزو، البته در خوان ابوالحسن به نان آرزو.

^۲ - رباعی منتسب به بوعلی

با هم تلفیق کنیم؟ که یکی بیاید اشارات بنویسد و آن مسائل را نقل کند و بعد بیاید دست به عمل قبیح بزند؟ آن نصایح او به شاگردانش چیست؟ آن رساله توبه نامه او چیست؟ آن مسائلی که در رساله‌های عشق و جذب مطرح می‌کند... این چطور می‌شود؟ بعد ما رفتیم تحقیق کردیم راجع به احوالش و دیدیم که بله در یک تاریخی هست که او در سنین نوجوانی، در شانزده سالگی و هفده سالگی، برای این که شب خوابش نبرد یک مقدار کمی می‌خورده که آن خستگی را از سرش به در کند، خوب حالا بر فرض که این قضیه درست باشد، آخر جناب حضرت آیت الله فی الانام و سایر افراد که نقل می‌کنید آخر بوعلی یک بچه شانزده ساله است؟ یعنی نماد بوعلی یک شخصیت بچه شانزده ساله است؟ وقتی می‌گوییم آقای فلان! و ایشان در سن نود سالگی بوده، این باید مدّ نظر قرار بگیرد یا این که بچگی او؟ پنج سالگی و شش سالگی که با هم گرگم به هوا بازی می‌کردند؟ آخر کدامش نماد شخصیت است؟ این خیلی بی انصافی است، بر فرض صحت این قضیه که یک تاریخی نقل کرده که ایشان مثلا در نوجوانی، در وقتی که در هرات درس می‌خوانده، در کتابخانه‌ای که می‌رفته... و حال ما بگوییم که بوعلی شراب می‌خورده!!! این از انصاف علمی و انصاف دینی و عقلی و منطقی به دور است، این طور انسان به بزرگان اهانت کند.

بزرگش نخوانند اهل خرد *** که نام بزرگان به زشتی برد^۱

بوعلی فخر عالم اسلام است، این همه راجع به مبانی توحیدی و غیر توحیدی و فلسفی کتاب نوشته که الان از جمله افتخارات اسلام، بوعلی را نقل می‌کنند، آن وقت انسان این طوری... (بیاید شخصیت او را وهن کند.)

آن آقا می‌گوید: "اگر ما امام صادق را می‌شناختیم دیگر قی کرده‌های فلاسفه یونان را نشخوار نمی‌کردیم!!!" شما امام صادق را شناخته‌اید که دارید این قدر بی‌تریتانه به بزرگان اهانت می‌کنید؟! این ادب امام صادق است؟ امام صادق این را به ما یاد داده؟

تلمیذ: در حدیث داریم که امام علیه السلام از ارسطو تعریف کرده است

استاد: بله، بله، فرض کنید امام صادق از کسی تعریف نکرده باشند، اصلا از ارسطو هم تعریف نکرده باشند، البته داریم روایاتی در این زمینه، ولی فرض کنید اصلا تعریف نکرده، این صحیح است که ما بیاییم یک افراد بزرگی را... اینها آیا اینها کافر بودند؟ یعنی ارسطو و افلاطون کافر بودند؟

^۱ شاهنامه فردوسی

ملحد بودند؟ معاند بودند؟ دشمن خدا بودند؟ زنا را در میان مردم رواج دادند؟ دروغ را در میان مردم رواج دادند؟ تقلب را در میان مردم رواج دادند؟ پدرسوختگی و حقه بازی را در میان مردم رواج دادند؟ یا آمدند مردم را دعوت به مدینه فاضله کردند، دعوت به عدالت کردند؟ حالا به نوشته های آنها کار نداریم، اگر امام صادق در این جا بود به این افراد این جور جسارت می کرد؟ این حرفها را می زد؟ قی کرده های آنها را ... یعنی این حرفهایی که اینها زدند قی کردند و استفراغ کردند!!! این تربیت امام صادق است جناب آقای کذا؟! شما که مرجع تقلید هستید به دنیا و به سایر افراد بگویید ای مردم دنیا امام صادق ما، رئیس مکتب تشیع ما، به نوشته های افلاطون به قی کرده تعبیر کرده!! چه به تو می گویند؟ چه به تو می گویند؟ دنیا به تو چه می گوید؟ می گوید این نوشته ها قی است!!

پس معلوم است خودت هم امام صادق را نشناختی! نه تنها نشناختی، بلکه اشتباه شناختی! تو امام صادق نفس خودت را تبعیت می کنی، نه آن امام صادقی که با صحابی و با یکی از شیعیانش حرکت می کرد و کنیز مسیحی اش به دنبالش بود و آن صحالی یکجا ایستاد و نگاه کرد دید کنیز عقب افتاده و به آن فحش داد که ای مادر فلان ... حضرت با غضب نگاه کردند و فرمودند: به چه حسابی به این بنده خدا این نسبت را دادی؟ گفت: این مسیحی است! فرمودند: مسیحی باشد، مگر مسیحی در آیین خودش حساب و کتاب ندارد؟ مگر قانون ندارد؟! امام صادق را ما این جوری شناخته ایم، حضرت آیت الله! آن وقت می شود امام صادق به نوشته های آنها بگوید استفراغ؟! صحبت های افلاطون استفراغ است؟ صحبت های ارسطو استفراغ است؟ اینها استفراغ است؟ دست شما درد نکند! ما این را از یک آدم بی حیا فقط می توانیم توقع داشته باشیم! که به افلاطون نسبت بدهد، یک آدم بی فرهنگ، بی ادب و بی تربیت فقط می تواند یک همچین جسارتی به امام صادق بکند که بگوید امام صادق به ما این را یاد داده!!، چون می گوید: "ما امام صادق را نشناخته ایم و اگر امام صادق را می شناختیم به حرفهای آنها می گوییم قی!" خودشان دارند می گویند دیگر، حرف خودشان است، ما که در نیاوردیم، حالا بگذریم از آن عبارات وقیح تری که اینها در بالای منبر می گویند و آبروی تشیع را و آبروی علم را و آبروی حوزه را در بیرون می برند!!

بنده مطالبی از بیرون و خارج می شنوم که چاره ای جز سکوت نسبت به آنها ندارم: "مرجع شما دارد می گوید که قی ... " ۱۱۱ عجب این است مسئله امام صادق؟ ما امیرالمؤمنینی را شناختیم که وقتی یهودی می آید در مسجد مدینه رو می کند به او می گوید یا اخ الیهود، ای برادر یهودی! امیرالمؤمنین به یک یهودی می گوید یا اخ الیهود، این ادب را ما در مکتب اهل بیت یاد گرفتیم، ادب را ما در مکتب

امام رضا یاد گرفتیم که وقتی که به ایشان می‌گویند کنیز شما نصرانی است، حضرت می‌گویند نصرانی باشد، دین او به من چه مربوط است؟ خودش می‌داند، من نمی‌توانم او را ملزم کنم به این که ایمان بیاورد، این مکتب امام رضا است، مکتب امام صادق ما این است، مکتب امام صادق ما احترام به مخالفین بود، کجا امام صادق به مخالفین و آنهایی که ضد خدا بودند، نه افلاطون و سقراط و اینها که موحدینی بودند که برای اثبات توحید این مسائل را نوشتند، جسارت می‌کرد؟ به آنها حتی جسارت نمی‌کرد، اگر جسارت می‌کرد که نمی‌آمدند با او بحث کنند، شاگردان که نمی‌آمدند بحث کنند، همیشه می‌گفت باید احترام را داشته باشید، **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى**^۱ به فرعون هم سب نکنید، به فرعون هم بد نگویید، به فرعون هم نباید فحش بدهید، فقولا له قولاً لئیناً، این مکتب قرآن ما است، مکتب امام صادق ما است، آن وقت ما این طور چاک دهانمان را باز کنیم و هر چه از دهانمان درمی‌آید - که باید به جاهای دیگری بخورد - به این بزرگان و این افراد نسبت می‌دهیم.

مکتب امام صادق مکتب ادب است، مکتب احترام است، مکتب تعظیم است، مکتب شرف است، امام صادق با این مکتب خودش، در دل همه مردم دنیا اعم از مشرک و مؤمن نفوذ کرده است، اگر مکتب امام صادق مثل مکتب سرکار فیض آثار بود که آن موقع کسی دیگر به امام صادق نگاه نمی‌کرد، آن کسانی که آمدند راجع به امام صادق کتاب نوشتند، اینها به ادب امام صادق نگاه کردند، به حریت در مباحث علمی امام صادق نگاه کردند، که با همه می‌آمد صحبت می‌کرد، بحث می‌کرد، شما بروید و امام صادق را دوباره بشناسید و نیاید به عنوان مسئول و مبلغ دین آبروی امام صادق را در همه جا ببرید و به آن معصوم جسارت کنید و به آن معصوم اهانت کنید و به آن معصوم اتهام بزنید، تهمت بزنید... دوباره بروید امام صادق را بشناسید و به منویات او و طرز رفتار او و طرز فکر او پی ببرید آن وقت خواهید دید که چه دریچه‌هایی از عوالم معنا را محرومانه به روی خود بسته‌اید!!

ما مطالب همه را می‌خوانیم، بعضی مطالب صحیح است و قبول می‌کنیم، بعضی مطالب صحیح نیست و قبول نمی‌کنیم، قی چیست؟ استفراغ یعنی چه؟ این حرفها یعنی چه؟ مرد آن است که گیرد اندر گوش *** و نوشته است پند بر دیوار

^۱ سوره طه (۲۰) آیه ۴۴

مکتب ما این است ولا تنظروا الی من قال، فانظروا الی ما قال^۱ را کی گفته است؟ کی گفته است؟! الحکمة ضالة المؤمن را کجا نوشته است؟! این هم جزو قی کرده‌ها است؟ یا این‌ها درس‌هایی است که دارند به ما می‌دهند؟ در این مسئله خیلی مطلب هست، دفاع از امام صادق با اهانت به بزرگان حاصل نمی‌شود، این توهین و تنزیل امام صادق است، شما با این حرفها بر سر امام زمان زدی و کمر امام صادق را شکستی، و هر چه انسان از نقطه نظر ظروف ظهور اجتماعی در موقعیت بالاتری باشد باید بیشتر متوجه صحبتش باشد که چه صحبتی می‌کند و چه حرفی می‌زند. و البته دیگر الان با سابق فرق کرده است، مردم عاقل دیگر به این مطالب توجهی ندارند، مردم منطقی و مردمی که مسائل را از روی فهم و از روی ادراک و انطباق با مبانی فطری تشخیص می‌دهند دیگر به این جایگاه‌ها ... تمام شد دیگر، آن سبب شکست و ... تمام شد ... امروز دیگر مسئله فرق کرده است و هر چه از این مطالب و اهانت‌ها و جسارت‌ها بیشتر بشود ...

بنده در کتاب افق وحی که نوشتم، خبر معلوم بود که مطالب الحادی مطرح شده بود تا ما مجبور به پاسخ‌گویی باشیم، در بعضی از اوقات می‌دیدم چاره‌ای ندارم جز این که تعبیری بیاورم تا آن اسطوره‌هایی که به وجود آمده است شکسته شود و مشخص شود که بابا اینها همه طبل توخالی است ولی وقتی که بعضی از دوستان آمدند به بنده تذکر دادند که آقا این تعبیری که شما الان در این جا آورده‌ای را اجازه دهید حذف شود، تا آن متانت مطالب شما محفوظ بماند. گفتم باشد، خبر حذف شود، ما که با کسی دشمن نیستیم، ما با کسی که دعوا نداریم، من می‌گویم آخر عزیز من تو که فصوص نخواندی، چرا می‌آیی حرفهای فصوص را می‌گویی و عوضی معنا می‌کنی؟ من گفتم نفهم، حال بجایش بگذارید ای بی‌اطلاع مثلا، حذف کنید، ما که در تعبیر مسئله نداریم، ما با کسی حرف نداریم، فقط منظورم این است که چرا ما باید از حدود خود تجاوز کنیم و از تخصص خود باید رویگردان به سایر موارد دیگر بشویم؟ برویم در همان تخصصهای خودمان، در همان مسائل خودمان بنویسیم.

خب عبارات فصوص آسان نیست، فصوص درس می‌خواهد، بحث می‌خواهد، یک دوره فلسفه ده ساله می‌خواهد، تازه اگر کسی بفهمد یا نفهمد، آن وقت ما می‌آییم مسائلی را نقل می‌کنیم و بعد هم معنای دیگری می‌کنیم و می‌گوییم منظور محی‌الدین این بوده است!! از تحقق ثابتات در نفس نبی به یک نحو دیگری تعبیر آورده است و به واسطه همین عدم ادراک صحیح دچار تناقضات و دچار

۱- غررالحکم صفحه ۴۳۸ حدیث شماره ۱۰۰۳۷ (لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال)

تضادهایی در عبارت شده است، یک جا یک جور، یک جا یک جور دیگر، از این شاخه به آن شاخه، در مسائل علمی و در مباحث فنی و علمی که جای سب و فحش و اینها نیست، اینها مال افراد عجزه است، خب آقا جان بلند شو بیا به جای این که دو ماه درس بدهید، بیاید یک مناظره کنید در مسائل، در مبانی، در همه جا تا افراد بفهمند. همین که ما از اول فلان تا آخر فلان درس می‌دهیم این دلیل نشد، بنده اسفار را می‌گذارم جلوی سرکار می‌گویم بخوان اگر توانستی بخوانی و معنای صحیح کنی من عمامه را از سرم برمی‌دارم می‌گذارم زمین از فردا با کت و شلوار راه می‌روم، چیه این حرفها؟ آخر هر کسی مگر اسفار می‌فهمد؟ مگر هر کسی ... با حرف زدن که کار درست نمی‌شود، و وقتی هم که اشکال و ایرادی وارد شد آدم همین طوری کله را عین بزباندازد پایین.

الان موقعیت دنیا تغییر کرده است، بخواهی نخواهی این حرکت رودخانه‌ای ما را به سوی دریای حریت و آزادی و بحث علمی می‌کشاند و ما نمی‌توانیم بر خلاف مسیر رودخانه حرکت کنیم، دست و پای بی‌جا می‌زنیم و خود را خسته می‌کنیم و از نفس می‌اندازیم و از آن جایی که قدرت مقابله با جریان آب را نداریم، جریان ما را در آن دریا خواهد انداخت. باید به فکر آن روز باشیم، مسائل و قضایا خواهی نخواهی به سمت و سویی رفته است که باید برای مطالب پاسخی یافته شود همین طور در این گونه مطالب نیز، انسان باید خود را با آن چه که مکتب اهل بیت به ما آموخته وفق بدهد، اگر ندهد رودخانه ما را به دریا می‌اندازد و جریان آب ما را به نقطه غیر متوقع مان خواهد رساند نقطه‌ای که در آن توقع نداریم، نقطه تنهایی و نقطه و جایگاه غربت، رها شدن، عدم وجود مستمسک، و عدم وجود متکا و عدم وجود ملجأ تمام اینها به خاطر این است که به امروز خود فکر نکردیم، و همین طور مسائل دیگر را این قدر پر و بال دادن و خودشان هم می‌گویند نتیجه و ثمره‌ای بر این گونه مسائل مترتب نیست! ایراد ندارد! اما آمدن و در مسائل توحیدی بحث کردن تا هم پیش خود را بالا بردن و هم پاسخ دشمنان اسلام را دادن قی حساب می‌شود؟! استفرغ حساب می‌شود!؟

بله! علی کل حال این مسئله‌ای است که باید انسان متوجه این قضیه باشد که خیلی مسئله قابل توجهی است که انسان این همه معارف و این همه مطالب را از بزرگی مانند بوعلی ببیند و فقط نگاه کند به این که آره این بوعلی شراب می‌خورده و اصلاً نگاه نمی‌کند که کی می‌خورده؟ کجا می‌خورده؟ به چه قصدی می‌خورده؟ اصلاً گیرم بر این که در سنین بالاتری از عمر خود می‌خورده! به چه نیت می‌خورده؟! شاید در آن موقع این خودش یک دوا بوده، مگر امروزه نمی‌گویند که این الکل خوردنش روزانه چند سی سی برای بدن مفید است؟ مگر نمی‌گویند؟ حالا شاید هم به یک همچنین

مسئله‌ای رسیده بوده و به عنوان دارو می‌خورده، مگر الان در بسیاری از داروهای ما الکل نیست؟ و بقاء و حلال داروها مگر همین الکل نیست؟ که اگر الکل نباشد آن دارو فوراً از بین می‌رود و خواص شیمیایی‌اش را از دست می‌دهد، حالا اگر شما مجبور به خوردن باشید نمی‌خورید؟ می‌خورید که هیچی، بطری و قرآبه و ارابه آن را هم می‌خورید!!!

به این نحو اصلاً نباید یک فردی که متصدی یک مقام علمی است بیاید مطلب را مطرح کند اساساً طرح این قضیه غلط است، مگر شما مجالس شراب خوری و عیاشی بوعلی را دیده‌اید آقای کذا که می‌گویند او اهل این حرفها بوده؟! آخر شما که ندیده‌اید، در کتابها نوشته نشده است، ... می‌گویند فلانی آدم عرق خوری بوده است!!! یعنی اینکه همه‌اش سرش در ... این چیزها که صحیح نیست برای یک شخصی که خودش به علم اهمیت می‌دهد و به ارزش علمی افراد احترام می‌گذارد، علی‌کل حال مکتبی را که اهل بیت به ما آموختند آن مکتب غیر از این است، مکتب اهل بیت مکتب احیاء ارزشها است که فرمود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق، امروزه دنیای ما احتیاج به مکتب اهل بیت دارد، مکتب احیای ارزشها نه اهل بیت‌های من درآوری، آن اهل بیت‌های من درآوری تا الان، آنها همه مردند و از بین رفتند و از صحنه قضاوت اهل خرد محو شدند، مکتب اهل بیت واقعی، مکتب چهارده معصومی که منزله و معصوم از هر ترک اولایی هستند، منزله از هر رین و شینی هستند، آن مکتب الان دارد احیاء می‌شود و آثار جوانه زدن این مکتب دارد پیدا می‌شود، با از بین رفتن خس و خاشاک‌ها و حباب‌ها و کف‌هایی که روی دریا بوده و مانع از رؤیت مردم به آن آب زلال بوده‌اند، مانع بوده است، در این "مانع بوده" همه چیز خوابیده است!!، این مانعیت دارد از بین می‌رود، دارد متلاشی می‌شود، **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ**^۱ آن مکتب علامه طباطبایی، مرحوم قاضی و مرحوم آقاها الان دارد جوانه می‌زند و دارد افراد را می‌کشانند به سمت و به سوی خود و آنهایی که تا کنون در پس شعارهای به ظاهر فریبنده و عوام فریب مدعی لواداری مکتب اهل بیت بودند و هستند، اینها اینها کم کم بله باید جای خود را به افرادی که **وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ**^۲ هستند بدهند به افرادی که فقط به دنبال آن مسائل هستند.

علی‌کل حال این قضیه و مسئله‌ای است که بوده و ما باید این مطلب را مدّ نظر قرار بدهیم و نتیجه‌ای که باید بگیریم از این مسائل این است که مواظب خودمان باشیم، مواظب خودمان باشیم

^۱ سوره الرعد (۱۳) آیه ۱۷

^۲ سوره المائده (۵) آیه ۵۴

زیرا ما احساس می‌کنیم که این یک نقطه ضعفی است که در طول تاریخ بر دامن آدمی همیشه چسبیده بوده و به یک زمان دون زمانی دیگر اختصاص ندارد، وقتی که دو نفر با هم بد می‌شوند یکی می‌رود نگاه می‌کند در پرونده دیگری ...، فرض کنید که شما در سنه ۱۴۳۲ الان با این طرف حرف شده و مسئله پیدا کردی، چرا می‌گویی این چهل سال پیش این جور بود؟ چهل سال پیش به الان چه مربوط است؟ چهل سال در فلان جا این جور بوده!! چهل سال پیش!! بابا در این چهل سال سلولهای این ده بار عوض شده است حالا چه برسد به اعتقاداتش! چه برسد به روحیاتش، نمی‌دانم هر چند سالی اصلا کل سیستم سلولهای آدم عوض می‌شود و جور دیگری درمی‌آید، ده دفعه این سلول عوض کرده است، چهل سال پیش این فلان کرده است!! چهل سال پیش فلان کار خلاف را انجام داده!! بله ایشان سابقه دارد!! پرونده دارد!! حالا پرونده مال کی است؟ مال ده سال پیش!! یعنی یک آدم دیگر است الان، یک شخص دیگر است، این مال چیست؟ مال عکس است، مال عکس است، نگاه به الان کن، اصلا من می‌گویم دیروز کار خلاف انجام داده، نه چهل سال پیش، و ده سال پیش و صد سال پیش، همین دیروز! یعنی روز سه شنبه، الان بین حرف او چیست؟ امام صادق می‌گوید نگاه به الان او کن، دیروز این را دیدی، خب دیروز دیدی این مال امروز است، چهارشنبه است، دیروز سه شنبه بوده، الان نگاه کن، بین الان حرفش درست است یا نه! الان روی حرفش حرف بزنی، الان به موقعیت او نگاه کن، روی حالت او تفکر کن، به دیروز چه کار داری؟ امام سجاد می‌گوید آن شمشیری که با آن پدر من را به قتل رساندند اگر امروز بیایند امانت بدهند من برمی‌گردانم دست صاحب آن! چون این امانت فی حد نفسه جایگاه خودش را در ارزشها دارد! دیروز با این شمشیر پدر من به قتل رسید خب این مال دیروز بود، تمام شد، صحنه دیروز با دیروز است، حساب و کتاب آن هم با خدا است، پدر آنها را هم درمی‌آورد، هر کسی که این جنایت و خلاف را انجام داده است، خود شمشیر که گناهی نکرده است، شمشیر شمشیر است، مثل سایر چیزهای دیگر، این شمشیر امانت دست من داده شده است، امانت چیست؟ یک ارزشی است که این ارزش در کنار سایر ارزشها باید مورد توجه قرار بگیرد، من به این ارزش اعتماد می‌کنم، خیلی این کلام عجیبی است، این کلمات ائمه اصلا هر کدامشان یک پتک است، یک چکش است.

حضرت می‌فرماید در همه حال باید رعایت ارزشها را داشته باشیم به گذشته نباید نگاه کنیم الان باید ببینی که چه باید بکنی، خیلی خب الان این امانتی است که دست من است، می‌دانم که این مال او است و آمده دست من امانت که آقا یک ساعت اینجا باشد من می‌روم برمی‌گردم ... خیلی

خب بیا امانت آن جاست بردار ببر ... این مکتب مکتب ما اهل بیت است، نه این که حالا به هر کیفیتی و به هر شکلی و به هر قسمی و ... علاوه بر آن مگر امام صادق فقط از روایات دماء ثلاثه آمده برای اصحابش بیان کرده و اغسال واجب و مستحب، در کلمات امام صادق از احکام جزئی هست تا مبانی اعتقادی، آن مبانی اعتقادی را که می فهمد؟! آن خطب نهج البلاغه را - حضرت آقایی که دارید این طور جسارت می کنید - که می فهمد؟! بدون خواندن فلسفه که می فهمد؟! که می فهمد؟! اگر شخصی فلسفه نخواند، همین قی کرده های فلاسفه یونان را نخواند!! با خواندن فقه و اصول و طرز رعایت دماء ثلاثه مگر می شود آن خطبات توحیدی امیرالمؤمنین و موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام را فهمید؟! مگر به حرف است؟ خب مگر به حرف است؟ مگر می شود معنای قل هو الله احد و آیات توحیدیه را فهمید؟ روایت امام سجاد که در آخرالزمان بعضی ها خواهند آمد که به مبانی و حقایق توحیدیه این آیات دسترسی پیدا می کنند، این کلام امام سجاد مال کی است؟! مگر فقها نبودند در این زمانه؟ مگر نبودند؟ آیا صاحب جواهر معنای داخل فی الأشياء لا بالمازجه را می فهمد؟ آیا صاحب جواهر با آن جواهر چهل جلدی خودش معنای آیات سوره حدید هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن را می فهمد؟! از ظاهر و باطن چه تفسیری می کند جناب فقیه اهل بیت شما؟ چه می فهمد؟ خب چه می فهمد دیگر؟ ما دیدیم دیگر، دیدیم، می بینیم توضیحات افراد را می بینیم، مسائل افراد را داریم می بینیم، در یک شبهه ابن کمونه همه آنها ماندند و می گویند که راهی برای پاسخ این نیست!! فقط صدر المتألهین آمده پاسخ این را داده، چه می گویند که قی کرده! می کرده! ... این حرفها چیست؟ خود فقهای شما دارند اعتراف می کنند که به غیر از برهان صدیقین راهی برای پاسخ به شبهه ابن کمونه نیست، مگر نمی گویند؟ مگر خود فقهای شما نمی گویند؟ خب صحیح است که یک شخص بیاید این طور جسارت کند به این مطالب؟

همان طور که عرض کردم دیگر پنبه این حرفها زده شده و اینها بایستی که برای صلاح خود فکر دیگری کنند این ره که تاکنون رفته اند این ره به ترکستان است. امام صادق برای آزادی اندیشه خود را فدا کرد، آزادی فکر، برای حریت در فکر و در علم خود را فدا کرد، و الا می توانست این دم و دستگاه را جمع کند و بجایش یک مقداری از احکام و قضایای حورالعین و غلمان و این که در بهشت مسائل نکاح و جماع چه جوری است بگوید و بندگان خدا را یک خرده شاد و خندان بکند و امامت و زعامت خودش را هم به این کیفیت ادا کند و خیلی هم مردم راضی تر بودند ولی در قبال شبهه این افراد مشکک چه کسی آن وقت می آمد جواب بدهد؟ در مقابل این ملحدین کی می آمد جواب بدهد؟ با

طرح دماء ثلاثه پاسخ شبهه را که نمی شود داد! کی باید بیاید این مسائل را جواب بدهد؟ خب واقعا این قضیه قضیه ای است که جای آن خالی است و آن وقت برمی دارند این حرفها را می زنند!! در اینترنت ... این قضایا البته مربوط به سابق بوده، من شنیده بودم این حرفها را می زنند در اینترنت و در همه جاها و همه دنیا نگاه می کنند و آدم غیر از شرمندگی و خجالت و شرمساری چه کار کند؟ نگاه کنید مراجع چه دارند می گویند: قی کرده است!

خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ حسین حلی آدمی بود که فلسفه نخوانده بود مرحوم آقا می فرمودند فلسفه نخوانده بود ولی کتب فلسفی را مطالعه می کرد یعنی استاد نداشت ولی مطالعه می کرد شبهات را می دید، کتبی که در رد آن ها بود مثل شبهه داروین و امثال ذلک را می دید نوشته ها زیاد داشت و خیلی اهل مطالعه بود خب انصاف را باید از اینها یاد بگیریم مرحوم آقا می فرمودند ایشان می گفتند گرچه ما در این مسائل وارد نیستیم ولی حق جسارت و بی ادبی نسبت به این بزرگان را نداریم و نمی توانیم به این بزرگان ما بی احترامی کنیم، مرحوم آقا شیخ حسین حلی می گفت ما حق نداریم جسارت کنیم به این افراد و از چیزهایی که در نجف مطرح می شد، ایشان فوق العاده متأثر می شد، می گفت چرا باید به بزرگان بی احترامی کنیم؟ آدم یک چیزی را نمی فهمد خب نمی فهمد یا خلافتش را می فهمد، یا اشکال دارد خب باشد اشکالش را مطرح کند، خب کدام فیلسوفی تا به حال از نقد و اشکال ناراحت و متأثر شده است؟ بفرمائید این که هست، ما که در جاهای دیگر دیدیم!!، ولی این جا که این حرفها نیست، این مکتب این مسئله را اقتضا می کند، مگر شما همین مسئله را در روش من نمی بینید؟ به ارزشمندترین فردی که بنده به مسائل او معتقد بوده و هستم و مرتبه او را در یک جایگاهی می دانم که مخصوص به اعتقاد خودم هست و شاید تا به حال هم به کسی نگفتم - و قطعاً هم نگفتم - در عین حال می بینید وقتی که بیان مطالب علمی می شود، من با کسی شوخی ندارم، به ما این جور یاد داده اند، خودشان یاد دادند، امام را حتی گفتند اگر می شناسید امام را از روی فهم بشناسید نه از روی تقلید! حتی امام را، امام زمان را، امام زمان تقلیدی ده شاهی نمی ارزد، یک ده شاهی، یک ده شاهی زمان ناصرالدین شاه آن موقع ارزش داشته، الان که هزار تومانی هم مثل ده شاهی است، آن ده شاهی هم الان نمی ارزد، امام زمانی برای ما محترم است که امام زمان واقعی باشد امام زمان حقیقی باشد، امام زمانی باشد با مبنای صحیح و با مبانی علمی و با ادله و حجج منجزه ما امام را بشناسیم و بفهمیم.

یک روایتی را دو سه روز پیش دیدم، خیلی خوشم آمد، قبلاً ندیده بودم، روایت امام صادق است: من دخل فی هذا الدین بالرجال اخرجہ منہ الرجال کما ادخلوه فیہ و من دخل فیہ بالکتاب و

السنة زالت الجبال قبل ان يزول^۱ یعنی شایعات نمی‌تواند نظر او را عوض کند، خب این مکتب امام صادق است، آقا به ریش و عمامه نگاه نکن، به فهم او نگاه کن، به اعتقاد او نگاه کن، به خودت نگاه کن! نگاه کن بین چقدر فهم داری و به اندازه فهم خودت قدم جلو بگذار بیشتر بگذاری خودت مسئول هستی، به اندازه فهمت از این مسئله، به اندازه فهمت از این مطلب، آن که ما از روش بزرگان دیدیم همه این طور بوده است که به دنبال فهم بودند، این مسئله عجیب نیست بلکه غیر از این باشد عجیب است.

مرحوم آقا همیشه به من می‌گفتند فلانی فهمش چطور است؟ مثلاً کسی آمده بود، گفته بودند که چند جلسه با این صحبت کن، بعد خب جلسات گاهی دو یا سه روز بود، یک وقت من صحبت می‌کردم خیلی شخص خوشحال می‌شد و می‌گفت فردا دوباره خدمت شما برسم؟ گفتم نخیر، خدمت بنده یک هفته دیگر! ... آقا من نمی‌توانم، من طاقت ندارم ...، گفتم یک هفته باید روی این حرفهای من فکر کنی، شاید یک جای آن اشتباه باشد، ... به در و دیوار خودش را می‌زد ...، هیچ راهی ندارد برو یک هفته دیگر، تو از کجا داری این حرفها را قبول می‌کنی؟ شاید من به تو اشتباه گفته‌ام، من که معصوم نیستم، در فلان قضیه اشتباه می‌کنم، من فکرم این قدر می‌رسد، فهمم این قدر می‌رسد، در یکی از آن روزها رفته بودم خدمت مرحوم آقا، گفتند آقا چه شد با فلانی؟ گفتم هر جلسه که صحبت می‌کنم به او می‌گویم برو سه یا چهار روز فکر کن، گفتند احسنست همین کار را باید بکنی، نباید زود ... هی تلمبار، پشت سر هم ...، مثل بمباران تبلیغاتی، صبح، ظهر، ساعت هشت، ساعت نه، یازده، دوازده، یک، دو، چهار، پنج، شش ...، این چیست؟ این مخ می‌رود! بعد شخص می‌شود بی‌مخ! شعبان بی‌مخ نشنیده‌اید؟ کله او این قدر بود، ولی این تو هیچی نبود، کله این قدر داشت ولی شعبان بی‌مخ به او می‌گفتند، (شعبان جعفری)

انسان نگاه می‌کند با تبلیغات عجیب، صداها بلند، یک مسئله چشم را می‌گیرد، حواس را می‌گیرد هنوز از فکر و خیال این خبر و این تاثیر خلاص نشده، صحنه بعد دوباره پشت آن می‌آید و دوباره آن را مشغول می‌کند و بعدش دوباره ... یکدفعه نگاه می‌کنید می‌بینید طرف خودش راه افتاد و رفت!! کجا داری می‌روی عمو؟! آقا این است ...، این است ...، باید رفت، باید این کار را کرد ...، بایست! بایست! صبر کن! این حرفی که حالا زده این آن جایش درست است؟ برو تحقیق کن، ...

^۱ بحار الانوار جلد ۲ حدیث ۶۷

تحقیق نمی‌خواهد دیگر، این است دیگر، این است دیگر، این جور است دیگر، این جور است دیگر، حالا این دیگر را هر چه می‌توانید ضمائم و مراجعش را خودتان پیدا کنید و زحمت ما را کم کنید ... چی چی این جور است دیگر؟ برو آقا جان تحقیق کن، ما همه این دوره‌ها را دیده‌ایم، این قضایا را، همه دوره‌ها را دیده‌ایم، وقتی می‌دیدیم یک جریانی می‌شود، در همان سابق، می‌دیدیم همه را گرفت و دارد می‌برد، وقتی پیگیری می‌کردیم، می‌دیدیم رسید به یک نقطه که اصلا اصل نداشته است! یعنی از یک حرف، یک نقطه جزئی که اصلا اشتباه طرف فهمیده! یک جریانی درست می‌شود که می‌کشاند همه را به سمت خودش می‌کشاند، می‌کشاند، عین جریان جنگ جمل، عین جریان صفین، عین جریان، همه اینها را که آدم نگاه می‌کند یکی یکی اینها می‌آید و جای خودش را پیدا می‌کند و انسان را ...، لذا الان دیگر هر چه من بشنوم دیگر باور نمی‌کنم، یعنی طرف قرآن بیاورد که آقا به این آیه قرآن ... خودم باید بروم ببینم، خودم باید تحقیق کنم! می‌گویند آقا دیگر از این بالاتر؟ ببین دیگر، در این دستگاه (تلویزیون) - به آن می‌گفتند جعبه شیطان - در این تماشا کن دیگر، داری می‌بینی ...، ولی من باور نمی‌کنم باید بروم خودم ببینم، تحقیق کنم، کاملا وقتی همه جوانب تحقیق شد، آن هم نه به یکی دو روز، بلکه یک ماه، دو ماه، این طوری، آن وقت ببینم که خب چه باید بکنیم، چه باید بکنیم، این مکتب مکتب اهل بیت ما است، مکتب اهل بیت این است، این همه امیرالمؤمنین در جنگ جمل می‌گوید بابا این مردم همین طوری دارند نغله و کشته می‌شوند بروید شتر این زن را پی کنید و قال قضیه را بکنید، آخر چقدر کشته شوند؟ چقدر این زنها بی شوهر شوند؟ چقدر بچه‌ها بی پدر شوند؟

رفتند و زدند و شتر را کشتند و این کجاوه از آن بالا با کله آمد پایین تا آمد پایین خلق خدا فرار، آن سپهبد که از آن بالا آویزان شد پایین، خب لشگر بی سپهبد، نه سپاهی، نه فرماندهی، ... ما تا حالا داشتیم به خاطر حرمت او می‌جنگیدیم حال که شتر او پی شد برای چه دیگر بجنگیم؟ برویم دنبال زندگیمان، تا آمدند که بروند، لشگر حضرت آمدند تعقیب کنند حضرت فرمودند پی آن را نگیرید، بگذارید فرار کنند، تمام اینها روی خیال بوده است، روی خیال آمدند، الان هم روی خیال دارند می‌روند، الان هم روی خیال است دیگر، چون اگر الان هم روی واقعیت باشد نباید بروند، باید بایستند، او افتاده شما پیگیری کنید ... پس معلوم است الان رفتن آنها هم روی خیال است، هم آمدن آنها هم رفتن آنها، هم کرّشان و هم فرّشان همه بر اساس تخیل است!! حضرت می‌گوید بابا بگذارید برود زندگیش را بکند، برود دنبال زندگیش، ول کنید، چرا بیخود آدم بکشیم؟ چرا افراد را بیخود به قتل برسانیم؟ چرا بیخود بی خانمان درست کنیم؟ برای چه!؟

یعنی می‌خواهم بگویم که آیا اینها فقط اختصاص به طیف خاصی دارد؟ نه، اینها همیشه بوده و همیشه کار عجزه به همین نحوه و به همین مسئله بوده است.

مرحوم اقا خیلی آن زمانها ما را توصیه به خواندن تاریخ می‌کردند، من نمی‌فهمیدم، یعنی درست نمی‌فهمیدم برای چه ایشان این قدر توصیه می‌کند به این که تاریخ را بخوانید، تاریخ، نه این که فقط قصه، نه، جریان آن، لمیت حادثه و آن واقعه، شکل‌گیری این مسئله، صحبت‌هایی که در این حادثه گفته می‌شد، حرف‌هایی که در این جریان رد و بدل می‌شد، نامه‌هایی که در این قضایا فرستاده می‌شد، تاریخ به این شکل و به این کیفیت، مخصوصا در قضایای امام حسن، خدعه‌های معاویه، امام حسین، جریان بعد از پیغمبر، شما نگاه کنید در صحبت‌هایی که از خلفا برای تثبیت موقعیت و تحریف دین زده می‌شد چه الفاظی را پیدا می‌کردیم؟ آیا آن الفاظ تکرار نشد و نمی‌شود؟ چه تعبیرهایی را ما آن موقع‌ها در تاریخ خواندیم، آیا آن تعبیرها دیگر نیست؟ فقط اختصاص به همان زمان داشته است؟ خیلی عجیب است، الان می‌فهمیم که ایشان برای چه می‌گفتند تاریخ بخوانید، خیلی تأکید داشتند، من یک زمانی، تقریبا حدود پنج یا شش سال شد که روزی دو ساعت و قتم فقط به خواندن تاریخ گذشت، پنج سال شد، همه تواریخ را خوانده بودم و همه رانت برداری کردم، البته با تأکیدی که خود مرحوم اقا می‌کردند و مرتب هم به من می‌فرمودند و وقتی که مطمئن شدند من این مسئله را پیگیری کرده‌ام، دیگر ولش کردند، الان من احساس می‌کنم که خیلی از آن مبانی که فعلا برای خودم درست کرده‌ام و ترسیم کرده‌ام، صرف نظر از مسائلی که ما از بزرگان دیده‌ایم، مرهون این مسائل و مبانی تاریخی بوده است، طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة خیلی عجیب، تعابیر مو نمی‌زند، کلمات عین هم است، اصلا خیلی عجیب، خیلی عجیب، مسائل نه این که شبیه هم باشند، عین هم هستند! عین! شبیه، بالاخره یک اختلافاتی هم دارد، ولی چگونگی استفاده از افراد، چگونگی به کارگیری علم و بهره‌گیری از احساسات، احساسات ... آدم نگاه می‌کند همه راهها به روم ختم می‌شود!! همه مسائل به یک نقطه ختم می‌شود، این دقت در تاریخ و در کلمات آن خیلی عجیب است.

یزید پسر پیغمبر را خارجی معرفی کرده بود، و مردم هم پذیرفته بودند و شادی می‌کردند، هلهله می‌کردند، که وقتی امام سجاد با آن شخص صحبت می‌کند می‌گوید اا شما اهل بیت پیغمبر هستید؟ این که گفت شما خارجی هستید!! یعنی طرف نه اصلا امام سجاد را می‌دید - ولی خب می‌شناخت دیگر - نه امام سجاد را دیده، نه شنیده که امام حسین از مدینه درآمد، اصلا به گوش این نرسیده بود که این کسی را که اینها کشتند امام حسین است، یعنی تبلیغات چه جوری اثر می‌کند، البته

خب آن زمانها وسایل ارتباط جمعی نبوده مثل الان، موبایل و اینترنت و تلفن و این چیزها که نبوده، تا یک بریدی از یک جا برود یک جای دیگر و برگردد یک ماه طول می کشید، کجا به راحتی متوجه حرکت امام و پسر پیغمبر می شدند، از آن طرف هم دستگاه تبلیغات آنها را خارجی معرفی می کند، نمی گوید که این خارجی اسمش چیست، نمی گوید این خارجی همان حسین بن علی است، نمی گوید این خارجی پسر فاطمه است، چون اگر بگویند قضیه لوٹ می شود، خراب می شود، ممکن است خیلی ها برنتابند و قبول نکنند، ... یک خارجی آمد و زدیم و اسیر کردیم و آوردیم و مسئله را تمامش کردیم ... و آن وقت در این زمینه خطبا می آیند به کمک، خطیب جمعه می آید به کمک: ای مردم بیاید که بر علیه دستگاه قیام کردند، بر علیه حکومت شورش کردند و اجتماع را به هم زدند، نظم را به هم زدند، دارند اختلاف در میان مسلمین می افکنند، و ...

خواندن اینها برای انسان منته است، مذکر است و باعث می شود که انسان یک چند درصدی احتیاط را از دست نهد، در فکر و در قضاوت یک قدری با تأمل باشد، یک قدری با بینش بیشتر باشد. خیلی عجیب است، آمدند در ماه عکس نشان دادند و همه هم دیدند، همه دیدند، آخر صحبت سر این است که فقط نقل قول نبود بلکه دیدند!!، طرف هفتاد سال سن او است آدم عامی هم نیست به پدر من تلفن کرده آقا سیدمحمدحسین دیدی شما؟ ... چه را دیدم، پدر ما که آن موقع موبایل نداشت، البته آن موقع هیچ کس موبایل نداشت، اگر هم داشتند، پدر ما نداشت!! امان از این موبایل که خانمان همه را ... چی چی را دیدیم آقا؟ ... عکس امام روی ماه است!! ایشان فرمودند آیت الله خمینی را می گویند؟ ... آره آره فرمودند آقا جان ول کن ما را این حرفها چیست؟ ... نه، برو ببین، شما برو نگاه کن، من الان دارم می بینم! ایستاده دارد نگاه می کند! آقا می گفتند که بلند شدم به حرف این بروم ببینم چه می گوید، پسرخاله ایشان بوده، گفتند آمدم هر چه در این ماه نگاه کردم!! گفتم که آقای فلانی خدا خیرت بدهد ما هر چه نگاه می کنیم هیچی نمی بینیم!! ... نه آقا سیدمحمدحسین درست نگاه کن!! می گفت تو را به خدا ول کن خداحافظ شما ما کار داریم، و گوشی را گذاشتند و بعد به من نصیحت می کردند: ببین آقا سیدمحمدحسن این دیگر یک بچه پانزده ساله و چهارده ساله که نیست یک آدم هفتاد ساله است! خودش مدیر کل بوده زمان شاه، یک اداره مهمی زیر نظر او بوده است، سیصد نفر، چهارصد نفر را این اداره می کرده، حال چه می شود که این بلند شود بیاید بگوید آقا سیدمحمدحسین بیا برویم عکس در ماه را ببینیم، خیلی عجیب است، وقتی هفتاد ساله این گونه در تحت احساسات باشد تو خود بخوان حدیث مفصل که پس همه در احساساتیم، همه در تخیلاتیم و همه در این مسئله گیر داریم ...

بیا کنار پنجره ببین!! می گفت من می بینم!!، من خودم دارم می بینم!! خیلی جالب است، خیلی عجیب است، عین آن حرفها عین آن مسائل ...

یک نفر بود، یک وقتی، یک زمانی، در همین رأی‌هایی که می‌آوردند، برای مجلس بود؟ کجا بود؟ شخص نفر اول شده بود، من خودم از او شنیدم در رادیو صحبت می‌کرد با یک شغف عجیبی: "من به مردم بشارت بدهم که قلب رسول الله را در این انتخابات شاد کردند" گفتم قلب تو را یا قلب رسول الله را؟! آن وقت در انتخابات بعدی که خیلی کم آورده بود، گفته بود که "توقع بیشتری از مردم برای مشارکت می‌شد" این که همان است، مردم که همان هستند، قبلا شما اول شدی، حالا کسی دیگری به جای شما، جایت عوض شده است، رسول الله که جایش عوض نشده است، سر جایش است، ببینید! همه داریم از بقیه مایه می‌گذاریم، از خودمان هیچی نمی‌گوییم، از مسائل خودمان، از ضعف خودمان، از کارهای خودمان، همیشه از پیغمبر مایه می‌گذاریم، همیشه از ائمه، همیشه از بزرگان، خودمان جواب مسائل را نداریم بدهیم، همیشه به مرحوم آقا می‌بندیم: ایشان این را می‌فرمودند!!، خب فعلا که مرحوم آقا نیستند جواب بدهند که تو داری به او تهمت می‌زنی، بیا بگو الان حرفت چیست؟ فعلا که نیست، اگر مرحوم آقا بود آن وقت می‌دانستید که چطور جواب شما را می‌دادند، فعلا که نیست، چرا هی از بقیه، هی از این و آن، یک کار می‌رویم انجام می‌دهیم بعد می‌گوییم که مرحوم قاضی هم این جور بود!!، مرحوم قاضی!! فلان بزرگ به من این را گفت!! فلان شخص این را گفت!! اگر فلان بزرگ این را گفت پس چرا بعد وقتی که اوضاع جور دیگری شد انکار کردید؟! خب بایستید سر حرفتان دیگر. بایستید سر حرفتان.